

# Mr. Deeds Goes to Town

و پرداختن تفصیلی به جزئیات قصه است. هر فصل از فیلم‌های او جدا از وجه شاخص بصری و میزانشن استادانه، سرشار از ظرایف هوشمندانه و نکته‌های راهبردی در دیالوگ‌هاست و جاگذاری درست عناصر و مایه‌های داستانی و کاربست آتی آنها در طول قصه در آثار او به وفور دیده می‌شود

**آقای دیدز به شهر می‌رود** الگوی تمام عیار و دقیقی از شیوه قصه‌پردازی فوق‌الذکر است و همه عناصر یک حکایت سرخوشانه اخلاقی و پندآموز را در بر می‌گیرند. کاپرا فیلم دیگری دارد با نام **آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود** که چنانچه از عنوانش هم پیداست، می‌توان میان آن و **آقای دیدز به شهر می‌رود** مواردی از تناظر و تشابه پیدا کرد. **آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود** داستان یک پیشاهنگ ساده‌دل ساکن یکی از شهرهای کوچک آمریکاست که پس از مرگ نماینده آن شهر در مجلس سنا، از سوی فرماندار به عنوان نماینده جدید منطقه به سنا معرفی می‌شود. در واقع او به دلیل بی‌خبری‌اش از ساز و کار سیاست، از سوی عده‌ای سودجو برای آلت دست قرار گرفتن و تأمین منافع برگزیده شده است. در تأکید گل‌درشت بر پاکدلی و خوی زلال آقای اسمیت او حتی قفس کبوترهایش را با خود به واشنگتن می‌برد و فیلمنامه در ادامه، بازگشت و اشاره‌ای به این دستاویز ندارد و آن را از یاد می‌برد. آقای اسمیت کم‌کم به دلیل وجدان و حس مسئولیتی که در وجود بی‌آلایش خود دارد، مورد غضب محفل محلی قدرت قرار می‌گیرد و وقتی به خواسته آنان تن در نمی‌دهد، برایش پاپوش می‌دوزند و او را به چهره‌ای منفور برای روزنامه‌ها بدل می‌کنند. کشمکش اساسی فیلم، تلاش اسمیت برای اثبات راست‌گویی و درستکاری‌اش است که سرآخر به آن دست می‌یابد و قصه با خیر و خوشی پایان می‌پذیرد.

کاپرا در فیلم‌های مهم‌ترش نیز همین مؤلفه‌ها را به شکلی ظریف‌تر و ذوق‌مندان‌تر به کار بسته است. دو عنصر متضاد و پیوسته فقر و غنا نقشی اساسی در شکل‌گیری آثار او دارند. در فیلم ستایش شده در **یک شب اتفاق افتاد** دختر یک ثروتمند میلیونر در سیر رخدادهای قصه به جایی می‌رسد که حتی یک پنی پول در اختیار ندارد و بابت این بی‌پولی ناچار است گرسنگی و تحقیر را تحمل کند. در فیلم **چه زندگی شگفت‌انگیزی** که شاید مهم‌ترین فیلم کارنامه فیلم‌سازی کاپرا باشد، جورج بیلی قهرمان فیلم - که از کودکی رویای میلیونر شدن در سر می‌پرورانده و اینک در میانسالی با ورشکستگی مالی و نامیدی روبه‌رو شده است - با از سر گذراندن تجربه‌های فرازمینی به شهودی تازه درباره حکمت زندگانی و هستی انسان می‌رسد و هم‌زمان گرفتاری‌اش به شکلی معجزه‌آسا به دست دوستان و آشنایان برطرف می‌شود.

در **آقای دیدز به شهر می‌رود** هم دقیقاً چنین نگاهی ساری و جاری است. او باز هم ساکن یک شهرستان کوچک است و زندگی خیلی ساده‌ای دارد و ناگهان خبردار می‌شود که تنها وارث قانونی دایی ثروتمندش است که به تازگی درگذشته است. او به نیویورک نقل مکان می‌کند و اداره امور و اموال دایی را بر عهده می‌گیرد و در این راه با خیانت‌های جمعی که در پی اغفال و تلکه کردن او هستند، روبه‌رو می‌شود. از سوی دیگر او خوراکی ارزشمند برای رسانه‌هاست تا ساده‌دلی و واکنش‌های خام و بی‌پیرایه او را سوژه‌ای برای تبلیغات رسانه‌ای خود کنند. دیالوگ‌ها و نیز موقعیت‌های پرشمار و سراسری برای توصیف و ترسیم شخصیت آقای دیدز وجود دارد. او مردی شاعرپیشه و هنرمند است؛ منبع اصلی درآمدش فروش شعرهای ساده‌ای است که برای کارت پستال‌ها می‌نویسد و به یک جور وسواس برای جور کردن قافیه و شعر گفتن با کلمه‌هایی که برایش جذاب هستند دچار است. از سوی دیگر او با موسیقی آشنایی دارد و نوازنده شیپور گروه موسیقی محلی است و خودش شیپور زدن را راهی برای باز شدن فکر و الهام‌بخش سرایش شعر می‌داند. شخصیت آقای دیدز آلوده به نیرنگ و ریای دنیای مدرن نیست. او چنانچه خود اذعان می‌کند، هیچ گاه پایش را از محل سکونتش، مندریک فالز، بیرون نگذاشته است. او هنگام ترک مندریک فالز و رفتن به نیویورک، اضطراب و هیجانی از بابت پیشامد معجزه‌وار زندگی‌اش ندارد و بیشتر نگران گروه موسیقی منطقه است که با رفتن او شیپورزن نخواهد داشت! دیدز در نیویورک و حتی پس از استقرار در موقعیت تازه زندگی، چنان شیفته فانتزی‌های کودکانه‌اش است که با دیدن ماشین آتش‌نشانی به وجد می‌آید و سر از پا نمی‌شناسد و همین موضوع، بهانه دیگری برای تحقیر و تمسخر او می‌شود. همه اینها و ویژگی‌های متعدد دیگری که در فیلمنامه جاگذاری شده‌اند، بخشی از راهکار دراماتیکی هستند که قطب مثبت و خیر قصه را شکل می‌دهد و در مقابل با پررنگ‌تر کردن ویژگی‌های منفی قطب مقابل موجب شکل‌گیری چالش داستانی و پیشبرد روایت می‌شود.

قطب دیگر ماجرا، سرشار و آلوده از / به ویژگی‌هایی است که عارضه زندگی مدرن شهری و دور

نگاهی به فیلمنامه

«آقای دیدز به شهر می‌رود»

## فانتزی اخلاق

رضا کاظمی

www.rezakazemi.com

**دنیای** فیلم‌های کاپرا اغلب روایتگر تقابل معصومیت و پاکی با شرارت و ناراستی و پیروزی خیر در پایان است. فیلم‌های او پیرنگ و روایتی سراسر است و کودکانه - نه لزوماً با بار منفی کلمه - دارند که در آنها آدم‌ها خیلی ساده به خوب و بد، نجیب و نانجیب، قانع و حریص و... تقسیم می‌شوند. آزمندی رانه اصلی آدم‌ها برای دست زدن به شر است.

منطق دنیای فیلم‌های کاپرا و پرداخت آنها انطباق تام و دقیقی با حکایت‌های پندآموز عامیانه دارد. سر راه آدم‌های خوب همیشه معجزه‌های سبز می‌شود و آنها را به موقعیت و فضایی تازه پرتاب می‌کند و بیشتر وقت‌ها آدم‌بدها از راه می‌رسند و همه جور سنگ‌اندازی می‌کنند، ولی آدم‌های خوب این قصه‌ها با تکیه بر پاکی ذاتی‌شان همواره بر شر چیره می‌شوند و داستان به یک فرجام خوش و سعادت‌مندانانه منتهی می‌شود. این قصه‌گویی دیرینه‌وار چیزی جز حکایت به سیاق هزار و یک‌شب و افسانه‌ها نیست. شوخ‌طبعی و سرزندگی در جای‌جای آثار کاپرا به چشم می‌آید و شرارت قصه غالباً در برابر آن رنگ می‌بازد. حتی آدم‌بدهای فیلم‌های او بیش از آن که نفرت‌انگیز باشند، سرآخر شایسته نادیده گرفتن و بخشودگی‌اند.

نکته حائز اهمیت این است که برخی از مهم‌ترین روایت‌های سینمایی کاپرا درست در زمانی شکل گرفته‌اند که سینمای جهان در حال تجربه کردن عرصه‌هایی همچون فضای اهریمنی روایت‌های اکسپرسیونیستی، دنیای تلخ و سیاه فیلم‌های نوآر و یا ساحت غمبار تراژدی بود؛ به بیانی دیگر حتی در همان مقطع زمانی نیز سبک قصه‌پردازی و لحن فیلم‌های کاپرا در سینما فراگیر و غالب نبود. بعدها متأسفانه الگوی این روایت‌ها غالباً در سطحی‌ترین و ساده‌انگارانه‌ترین شکل در سینما به کار گرفته شد و به فرمولی ساده برای کشاندن عوام به سینما تبدیل گردید که تا امروز هم ادامه دارد و نمونه‌های پرشمارش را در آثار سینمایی کشورهای از قبیل هند، مصر، ایران و... می‌توان دید. در حالی‌که راز ماندگاری آثار کاپرا - و البته فیلمنامه‌هایی که برای ساخت برمی‌گزینند - در اهمیت دادن

# Mr. Deeds Goes to Town

۲۰ یک شب اتفاق افتاد

آقای دیدز به شهر می‌رود



آقای دیدز با ویژگی‌های خوب و جلوه بی‌ریا و خالصی که دارند، می‌توانند اثری تحول‌بخش بر دیگران بگذارند و حتی آنها را به عشق واقعی و دست کشیدن از نیرنگ دعوت کنند. آقای دیدز میانه‌ای با هوس‌بازی ندارد و همیشه آرزو داشته که منجی یک زن باشد و عاشق او شود. او - مانند آقای اسمیت در فیلم دیگر کاپرا - با زنی روبه‌رو می‌شود که از سوی بدخواهان بر سر راهش قرار گرفته است. رفتار و گفتار دیدز با تحت تأثیر قرار دادن زن موجب بر هم خوردن معادله شیرانه آدم‌بدها می‌شود. بیب، زن مورد اشاره، در جایی اشاره می‌کند که در قضاوت درباره دیدز دچار سردرگمی شده و نمی‌تواند درک کند که رفتار بی‌پیرایه او دلیل بر حماقتش است یا وقار و متانت. دیگران که این حسن نیت برای قضاوت را ندارند، رفتار خیرخواهانه دیدز را با روان‌پریشی و حتی جن‌زدگی یکی می‌دانند.

این سبک و سیاق اخلاقی و آرمان‌جویانه برای رستگاری خیر و نیکی، برآمده از قصه پریان و قصه‌های مادر بزرگ‌هاست و نسبت کم‌رنگی با واقعیت تلخ و خشن دنیای بیرون دارد. ولادیمیر پراپ نظریه‌پرداز ادبی روس، درباره واقعیت در قصه چنین گفته است: «به نقش واقعیت در آفرینش قصه اغلب بیش از حد بها داده‌اند. ما نمی‌توانیم مسئله نسبت میان قصه و زندگی جاری را حل کنیم، مگر این‌که تفاوت واقع‌گرایی هنری و وجود عناصر برآمده از زندگی واقعی را از یاد ببریم.» فیلم‌های کاپرا فانتزی‌هایی محتمل ولی بعید از عشق و انسانیت‌اند و شاید هیچ فیلم‌سازی تا این حد در این سبک قصه‌گویی سهل و ممتنع، آثار درخشان و ماندگار از خود به یادگار نگذاشته باشد.

شدن از سرشت و جغرافیای بدوی است. طرز تلقی آدم‌های این فضای تازه درباره زن و عشق، تملق و تشریفات حاکم بر یک زندگی اشرافی، زندگی ملال‌انگیز مردم، رفتار رسانه‌ها و... همه برای دیدز بیگانه و آزاردهنده‌اند.

مانند آقای اسمیت و حضورش در واشنگتن، ورود آقای دیدز به این محیط تازه دستاویزی برای شایعه‌سازی‌ها و خبرپراکنی‌های رسانه‌ای می‌شود. پاگرفتن و استیلا رسانه‌ها بر زندگی اجتماعی و حتی حریم شخصی آدم‌ها، بخشی از روند مدرنیزاسیون جوامع مدنی است و تقبیح این کارکرد یکی از موتیف‌های پر تکرار فیلم‌های کاپراست. در فیلم **در یک شب اتفاق افتاد** شخصیت اصلی فیلم، پیتر وارن، روزنامه‌نگاری است که در آغاز، هیچ چیز به اندازه دست یافتن به یک خبر داغ و جنجالی برایش مهم نیست. شیوه آشناسازی با شخصیت پیتر وارن در آن فیلم با تعبیر نیش‌دار و کنایه‌آمیز «یک مرد دارد سگ را گاز می‌گیرد» از زبان یکی از آدم‌های دور و بر باجه تلفنی که وارن در آن مشغول صحبت با سردبیرش است، اصل اساسی و طلایی ژورنالیسم را به هجو می‌کشد و به روشنی بیانگر نگاه کاپرا به ماهیت رسانه و خبرسازی است.

برداشت آقای دیدز از مشاهداتش از نیویورک او را بیش از پیش به اصل و ریشه خود فرامی‌خواند. او با مناسبات انسانی در شهر بزرگ بیگانه است؛ نمی‌داند چرا مردم از رنجاندن همدیگر لذت می‌برند؛ چرا سعی نمی‌کنند همدیگر را دوست داشته باشند و... نتیجه‌گیری و تحلیل بی‌تکلف او از این شرایط، جان‌مایه و عصاره فیلم است: «مردم اینجا خیلی سخت برای زندگی تلاش می‌کنند، اما از یاد برده‌اند که چطور زندگی کنند.» طرز تلقی دیدز از حال و روز زندگی مدرن شهری در لابه‌لای خطوط قصه پنهان نمی‌ماند و رفتار پریشان و عجیب او در حالت مستی با تکرار عبارت «بازگشت به طبیعت!» نمود آشکار این بینش است. این طبیعت‌گرایی در یکی از جذاب‌ترین بخش‌های فیلم به شکلی طنزآمیز به کار گرفته شده است. دیدز که قریحه موسیقایی دارد، با شنیدن طنین صدای خود در سرسرای خانه مشغوف می‌شود و با حضور پیشکار و مستخدم و...، ارکستری از تقلید آوای حیوانات ترتیب می‌دهد. عشق بی‌پیرایه و خالصانه یکی از دست‌مایه‌های مهم و اساسی روایت‌های کاپراست که والايش‌گر صفات نیک قهرمان قصه است و او را به سرمنزل آرامش می‌رساند. اغلب قهرمان‌های کاپرا مانند